

## اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد که این مطلب را باید مورد لحاظ قرار داد که مسأله لابلشرط اطلاقی در خود ماهیت و لابلشرط اطلاقی به عنوان قید با هم تفاوت می کنند و همین مسأله است که برای بعضی ها موجب اشتباه شده است، تصور آنها بر این است که لابلشرط اطلاقی در نفس ماهیت، همان نفس لابلشرط اطلاقی به عنوان قید در قسم برای ماهیت است، لذا اشکالی که کردند این است که تقسیم مقسم الی نفسه و الی غیره لازم می آید و از این نظر این تقسیم باطل است مرحوم آخوند از این مطلب شیخ پاسخ می دهند و می فرمایند که این نکته در اینجا مغفول عنه واقع شده که لابلشرط اطلاقی در خود ماهیت بدون تعبیر لفظی عبارت است از مقسم و همان مقسم است که به سه قسم تقسیم می شود یا تقسیم می شود به بشرط شی، ماهیت به شرط شیء ماهیتی است که جنس همراه با فصل که در آنجا منظور ما از این جنس نوع خواهد بود، یا ماهیت بشرط لا که خود همان جنس تنها مورد نظر است بدون اقتران با فصل در آنجایی که ما بخواهیم خود معنای جنسیت یا خود معنای فصلیت را مدنظر قرار بدهیم و جداگانه بر آنها حکم کنیم که به این ماهیت جنس گفته می شود به ماهیت دیگر فصل گفته می شود و به این ماهیت ذاتی گفته می شود خود ذات به این ماهیت گفته می شود اینها چیزهایی است که ما روی ماهیت بشرط لا ما صحبت می کنیم و یک قسم هم ماهیت لابلشرط شیء و بشرط لا است یعنی این لا هم بر سر نفی می رود و نفی را نفی و سلب می کند و هم بر سر اثبات می رود و اثبات را برمی دارد پس هر دو قسم را نفی می کند که منظور در اینجا همان کیفیت اطلاقی آن مسأله است در جنس نیز مطلب به همین کیفیت است یک وقتی شما حیوان را در نظر می گیرید و می خواهید فقط خود همان حیوانیت را تعریف کنید و امتیاز حیوان را از فصل بیان کنید و فرق بین حیوان و سایر اجناس عالیه یا اجناسی که در ردیف حیوان هستند می خواهید بیان کنید در اینجا جنس به معنای شرط لائی است که همان حیوان باشد یک وقتی منظور شما از حیوان اعم است یعنی چه آن حیوانی که با فصل در اقتران یکدیگر و در ترکیب یکدیگر، نوع خارجی را متشکل کنند یا حیوان تنها و چیز دیگری منظور نظر ندارید فرض کنید می گوید الان چقدر اینجا حیوان است می گوید تا به حال در این مملکت حیوان پیدا نمی شد خب اینکه حیوان پیدا می شود منظور این نیست که حالا حیوان چهارپا مقصود است یا حیوان دوپا مقصود است بالاخره همه افراد آدمی اینها در جنس مشترک با بقیه از انواع حیوانات هستند حالا به کسی برنخورد بالاخره همه حیوانیم

حالا این بیچاره‌ها معصوم‌ها و زبان‌بسته‌ها اینها گناهی نکردند که ما خودمان را با اینها مقایسه می‌کنیم و آنها به ما اعتراض می‌کنند.

یکی از بزرگان بود ما یک وقتی جایی بودیم یکی گفتش که خر را افسار نمی‌زنی گفتیم که بگو بلانسبت خر، یک وقتی بی‌احترامی نشود به این بیچاره واقعا آدم یک وقتی خودش را الاغ بدانند واقعا الاغ بدانند این خوب است که آدم احساس بکند که چیزی نمی‌فهمد ولی وقتی نه این الاغ دانستن جنبه تعارف دارد و اگر به او بگویند الاغ پدر طرف را درمی‌آورد و این معلوم می‌شود که این نه فقط مساله مساله تعارف است مثل تواضع‌های که ما می‌کنیم و می‌گوییم خواهش می‌کنم قابل نیستیم ولی همین که بگویند قابل نیستی می‌گوییم غلط کردی از همه هم اختیارم بیشتر است و تو ببخود کردی یک همچین حرفی را راجع به ما می‌زنی معمولا مردم در محاورات خودشان اینطوری هستند یعنی فقط یک ظاهری هست و دیگر چیزی نیست و اثری به دنبال ندارد علی‌کل حال خود این قضیه که انسان برسد به یک نقطه‌ای که بتواند تا حدودی با خودش صاف باشد باز خیلی مساله مهمی است که تا حدودی بتواند در ارتباط با خودش این قضیه را حل کرده باشد حالا به هر مرتبه می‌خواهد رسیده باشد آن مطلب دیگری است اصل و اساس این است خب این در اینجا این حیوان قسم قرار گرفته است برای آن حیوان مفهومی و برای آن حیوان طبیعی و برای آن حیوان ماهیتی که در آن حیوان جنبه اطلاق لحاظ نشده است اطلاق یعنی عدم القید و این برحسب استعمال متفاوت است انسان در استعمال می‌تواند چهار نوع یک ماهیتی را لحاظ کند هرکدام در موقعیت خودش موقعیت اول که آن ماهیت همان ماهیت اطلاق باشد و لا بشرط از شیئی باشد حتی از اطلاق قیدی هم مطلق باشد این همان حقیقت‌الشیء است و همان ماهی الشیء است که در مقام ثبوت آن حقیقت‌الشیء به این کیفیت وجود دارد و این در حقیقت همه مسائل است شما در صورت هم این را می‌توانید تصور کنید در اجناس می‌توانید این مساله را تصور کنید دیروز صحبت شد در مراتب وجود این مساله ما می‌توانیم تصور کنیم و هرکدام از اینها برای خودش شائی دارد و در موقعیت خاص خودش مورد استفاده قرار می‌گیرد در مقام هویت عرض شد خدمت رفقا و دوستان این که در کتابها نوشته شده است مخصوصا در کتاب توحید عینی و علمی در آنجا مراجعه کنید در مساله تزییل اول مرحوم علامه احتمالا آنجا باید باشد چون یک حواشی زدند حالا هنوز تکمیل نشده این قضیه در آنجا مراجعه کنید آنجا این مساله گفته شده است که حقیقت مقام هویت که حتی مافوق مقام احدیت است در آن مرتبه ماهیت بشرط لا اخذ شده است و حتی بشرط لای از نفس اطلاق که این بشرط لا بودن این خودش همانطوری که

خدمت رفقا عرض شد مشکل ایجاد می کند در نفس اقتران یا ظهور فعلی مظاهر مختلف در این ماهیت که ماهیت در این حقیقی الوجود، چون در وجود که ماهیتی وجود ندارد در نفس تصور این وجود فی حدنفسه ما نمی توانیم این وجود را بشرط لای از ماده و بشرط لای از آن ابداعات و مجردات و مابینهما متوسطات بگیریم و در عین حال برای این حقیقت خارجی ظهوری معتقد باشیم این دو با هم منافات دارد البته ممکن است منظور این بزرگان همین معنائی باشد که ما عرض کردیم منتهی در تعبیری که آوردند شاید در آن تعبیر می بایستی ملاحظه آن خصوصیت مفهومی تعبیر را داشته باشند اما شاید منظورشان همین است و حالا ما خیلی به این مساله گیر ندهیم بالاخره اینها افراد بزرگی بودند و کلامشان کلام لغو و عبث نبوده منتهی از نظر تعبیر شاید اگر تعبیر دیگری می آوردند مطلب رساتر و واضح تر بود این مطلب همان مساله ای است که در اختلاف بین مرحوم کمپانی و مرحوم سیداحمد کربلانی رضوان الله علیهما بوده البته مرحوم کمپانی نه ایشان نمی توانیم بگویم به این مطلب رسیده بود و اگر رسیده بود مطلب مرحوم سیداحمد را ایشان فهم می کرد و آن قضیه به این کیفیت ادامه پیدا نمی کرد و مرحوم کمپانی در این رسائل و مراسلاتی که بین ایشان شد دچار این خبط شده بود که مساله حقیقت الوجود و صرافی الوجود بشرط لائی گرفته بود و آن مرتبه به شرط لائی از ماده و مبدعات آن بشرط لائی او را در حصاری قرار داده بود که نمی توانست بین آن حقیقت بشرط لائی و حقیقت بشرط شیئی و آن لا بشرطی نمی توانست بین این حقایق ایشان جمع کند و آن بشرط لا بودن از اقتران با ماده و از اقتران با صورت که همان معنای صرافت وجود و وساطت وجود در نزد ایشان بوده آن معنای بشرط لائی موجب حجاب و مانع بین ذات باری تعالی و بین مخلوقاتش گردید که آن حجاب و مانع همان چیزی است که مرحوم سیداحمد می خواهد او را بردارد و می خواهد بفرماید قول به ماهیت به شرط لائی و اجتماعش با الف شروط، متناقضین است شما از یک طرف بگویید این ماهیت ماهیت بشرط لائی است از یک طرف با هزار شرط جمع می شود این جمع بین متناقضین است من از یک طرف بگوئیم این کاغذ زرد است و از طرف دیگر بگوئیم این سفید هم باشد اشکال ندارد بالاخره یا زرد است یا سفید هر دو که نمی شود با هم باشد رنگ زرد رنگی است که برای خودش ماهیت خاص خودش را دارد سفید هم برای خودش ماهیت خاص خودش را دارد دیگر در اینجا نمی شود که آن رنگ زرد و سفید با هم تداخل داشته باشند اگر با هم تداخل کنند رنگ دیگری بوجود خواهد آمد دیگر نه سفید خواهد بود نه زرد مثل اینکه فرض کنید دو رنگ زرد را با آبی قاطی کنید سبز می شود تقریباً یک همچین چیزی خواهد شد الان زرد زرد است این آبی هم آبی است تا وقتی که با هم خلط نشده اند

در هویت خودشان و در محدوده خودشان باقی هستند اگر این دو را با هم خلط کردید می بینید لون دیگری درآمد این دیگر نه زرد است نه آن است بلکه اخضر است سبز است این تعریفی که مرحوم کمپانی برای این آوردند حق با مرحوم سیداحمد است ایشان می گویند شما همان حقیقت باری را یعنی و عینیت باری را یک عینیت بشرط لائی می دانید و از آن طرف معتقدید که همه اشیاء ظهورات آن عینیت بشرط لائی هستند این دو با هم متعارضند اینها با هم جور در نمی آیند پس شما باید در آن عینیت باری تجدیدنظر کنید و یک تصویری از آن عینیت در خودتان بوجود بیاورید که بتواند با این مخلوقات در کنار هم قرار بگیرد بالاخره یک وقتی باری باری بود و هیچ نبود و الان هم نیست بسیار خب ما می توانیم بگویم که ماهیت باری یک ماهیتی است که اصلا قابل جمع با ماده نیست فرض کنید این افلاک نبود این عالم ماده نبود این ظهورات نبود همان کان الله و لم یکن معه شیء که این قشرین معنا می کنند که اصلا هیچ فهمی از فلسفه ندارند برمی دارند می گویند این روایت از امام نیست درست شد فرض کنید اینها نبودند خیلی خب فقط باری بود و خود و بدون هیچگونه ظهور و تجلی نه ملائکه بودند و نه نفوس بودند و نه ارواح بودند نه صادر اول بود و نه صادر دهم و هیچ در اینجا نبود و در اینجا ما نمی توانیم بگویم ماده بوده نمی توانیم بگویم باری دارای صورت بوده چون حقیق الوجود این اصلا نه صورت دارد نه ماده دارد خود حقیقی الوجود و نفس آن صورت ندارد ولی نه اینکه صورت ندارد به معنای این است که صورت نمی پذیرد این دو تا است این را باید توجه کنیم وجود صورت ندارد یک مساله است و وجود قبول صورت نمی کند مساله دیگری است این دو با هم فرق می کند وجود صورت ندارد بله چون همین که صورت پیدا کند محدود می شود اگر وجود صورتش صورت بیاضیت است پس دیگر نمی شود صورتش صورت صفراویت باشد یا اگر وجود صورتش صورت احمراریت است پس دیگر نمی شود صورت او صورت زردی باشد پس بنابراین، این که وجود هر دو صورت را دارد و ما می بینیم این دو صورت با هم تفاوت می کند سفیدی سفید است و زرد نیست و زردی زرد است و سفید نیست و وجود هر دو است نتیجه می گیریم که وجود صورت ندارد ولی قبول صورت می کند این نکته باریک بین این دو حلقه را ما نباید از دست بدهیم این همان مقام لا بشرطی است.

این قابل ادراک بشر نیست یعنی با منطقی که ما با آن سروکار داریم قابل فهم نیست در این عالم که یک چیزی هم لا بشرط باشد و جمع بشود با اشیاء دیگر، این دیگر قابل نیست پس چرا می گوئیم؟ این که گفتند از کجاست؟ این که ما الان داریم می گوئیم از کجا داریم می گوئیم؟ چیزی که نمی فهمیم مگر می توانیم بگوئیم ما که الان داریم این قضایا را در کنار هم قرار می دهیم آیا این قضایا

بر اساس یک ریشه و بر اساس تصاویر یعنی تصورات و تصدیقات بدیهیه ما نشأت گرفته یا بدون تصور و تصدیق دارم این حرفها را می‌زنم من از یک طرف آدمم و وجود را فهمیدم، اشیاء در عالم را فهمیدم، اشیاء در عالم ماهیت دارند این ماهیت با ماهیت دیگر تنافی دارد این ماهیت تبدیل به ماهیت دیگر نمی‌شود انسان تبدیل به حجر نمی‌شود حجر هم تبدیل به انسان نمی‌شود این یک مساله بدیهی است که می‌دانیم در این که حرفی نداریم از یک طرف می‌آئیم نگاه می‌کنیم می‌بینیم همان حجر متدلی و متگی بر وجود است هم این حیوان متکی و متدلی بر وجود است در این هم که شکی نداریم از آن طرف می‌آئیم می‌بینیم آن چیزی که متکی بر وجود است آیا از وجود جدا شده است یا این که آن وجود جنبه استمراری در نفس حدوث و در بقاء آن شیء است در این هم که شکی نداریم وقتی در این شک نداریم می‌رسیم به یک جایی که باید وجود این باشد یعنی وقتی که ما ماهیت را در نظر بگیریم اختلاف آنها را در نظر بگیریم و این ماهیت را با وجود در یک ترکیب نه اینکه انضمامی، همان اتحادی که همان ظهور باشد صورت باشد صورت برای آن ماده بدانیم و این صورت ها را مختلف بدانیم و متفاوت و متمایز هم بدانیم و ریشه و اصل این حقایق خارجی را وجود بدانیم که این تطوّر وجود است که باعث اختلاف حقایق خارجی شدند والا این اختلاف حقایق خارجی از خانه خاله‌اش که نیامده هم در اصل وجودشان اینها متدلی هستند هم در کیفیت اختلافشان متدلی به وجود هستند با آن بیانی که در مورد حقیقت ماهیت ما گفتیم این مسائل وقتی روشن بشود به این نکته می‌رسیم، که اصل و مبدا و ریشه این حقایق مختلفه که یک مجرد است یک مابین مجرد و ماده است و یک ماده است این سه نوع که بینهما متوسطات وقتی که این حقایق همه اینها متدلی به یک ریشه هستند به یک اصل هستند نه اینکه متدلی به اصلهای مختلف هستند یک وجود که وجود صورت باشد، یک وجود وجود ماده باشد، یک وجود وجود مجرد باشد نه همه اینها یک اصل دارند و یک ریشه دارند که آن وجودش وجود مبدا حق تعالی است وقتی ما به این مطلب برسیم پس حکم ما نسبت به آن ریشه چه خواهد شد شما بیان کنید.

تلمیذ: همان مسئله تشکیک می‌شود!.

استاد: نه اصلاً بحث تشکیک که در همان بحث تشکیک فلسفی قائل به تشخیص هستیم به این مساله مربوط نیست البته بله همه فلاسفه نمی‌گویند و لکن فلسفه این را می‌گوید گرچه فلاسفه نگفتند ولی فلسفه همین را می‌گوید و دلیلی ندارد که انسان یک مساله فلسفی را از خود فلسفه استخراج کند و لکن سایر افراد نسبت به این قضیه نظر دیگری داشته باشد مساله تشکیک وجود هیچ تناقضی با

نظر سیداحمد در اینجا بوجود نمی‌آورد آن مطلبی که باعث شده مرحوم کمپانی به اشتباه بیفتد این است که تشکیک در وجود را به عنوان مراتب مادون بساطت گرفته یعنی ایشان آمده برای وجود یک مرتبه‌ای قرار داده که آن مرتبه مرتبه بسیط‌الحقیقی است آن مرتبه، مرتبه صرافت است این راهم انداخته در یک عالم حور قلیایی انداخته، و یک حصاری هم دورش کشیده گفته این در آنجا محفوظ این مربوط به باری تعالی است که در آن مبدأ نه ماده راه دارد و نه صورت راه دارد و نه مفهوم در آنجا راه دارد. مساله هوهویت بگیریم، احدیت بگیریم، هرچه بگیریم این همان مرتبه‌ای است که دور آن مرتبه پوششی و حصاری قرار می‌دهیم آن مرتبه را از بقیه مراتب جدا می‌کنیم مرحوم سید احمد به همین جا اشکال وارد می‌کند می‌گوید شما که می‌آئید حساب آن مرتبه را از بقیه جدا می‌کنید پس این بقیه از کجا درست شد؟ این وجود این که می‌گوید مگر ما وجود را از خانه عمه‌مان آوردیم می‌گوید شما آمدید برای وجود باری تعالی یک وجود بصرافه قائل شدید قبول داریم بسیار خوب وجود باری هم در این مساله حرفی نداریم هم شما می‌گوئید وجود بصرافه هم ما می‌گوئیم هم شما می‌گویید بسیط‌الحقیقی هم ما می‌گوییم هم شما می‌گویید وجود باری نه ماده برمی‌دارد نه رنگ برمی‌دارد و نه شکل برمی‌دارد ما هم می‌گوئیم در این مساله هم ما شریک هستیم ولی صحبت در این است که حالا این وجود باری آمده و تصویر درست کرده، شکل درست کرده، ماده درست کرده این انواع را بوجود آورده جمع بین این و آن چگونه است مرحوم کمپانی می‌گوید ما در اینجا قائل به تشکیک وجود هستیم یک مرتبه‌ای از وجود قائلیم آن را اسمش را می‌گذاریم وجود بصرافی دورش هم یک دیوار می‌کشیم بقیه را ظهورات آن می‌دانیم در مرحله تشکیک یعنی همان تجلی و تجلی با خود ذات فرق می‌کند او می‌گوید دیگر فرق نمی‌کند فقط همین است قضیه مرحوم سیداحمد می‌گوید اگر تجلی است تجلی مگر از خانه خاله آمده از کجا آمده از ذات آمده پس ذات به این صورت نیز در آمده است پس چرا بین اینها فاصله انداختی؟ یعنی در همه اشیاء و ظهورات بشرط لائی را همزمان می‌شود تصور کرد؟ باید تصور کنیم نمی‌توانیم نکنیم مگر ما می‌توانیم حقیقت و واقعیت را نفی کنیم مگر شما می‌توانید افرادی که الان در فیضیه هستند بگوئید نیستید یک وقتی فیضیه را تعریف می‌کنیم فیضیه یک مدرسه‌ای است که دارای فرض کنید صدتا حجره است و این خصوصیات را دارد بسیار خوب این در اینجا افرادی که در فیضیه هستند موردنظر نیستند فقط خود این مکان و مدارسی که در اینجا هست آن مورد لحاظ است یک وقتی شما می‌گویید فیضیه جایی است که در آنجا طلاب به درس مشغول هستند همراه با این فیضیه طلاب هم می‌آورید که طلاب در اینجا به درس مشغول هستند حالا می‌توانید در این تعریفان طلاب را خارج

کنید نمی‌توانید خارج کنید همراه با این آمده خواهی نخواهی در این مدرسه طلبه رفت و آمد می‌کند در این مدرسه طلبه دارد درس می‌خواهد دیگر شما نمی‌توانید بگویید در اینجا فیضیه اینجا فقط ساختمان است بلکه ساختمان است به اضافه طلبه، وقتی که خدا آمده باری تعالی آمده و این خلایق را خلق کرده و ما با همین دو چشممان داریم می‌بینیم این که ما الان داریم می‌بینیم را می‌توانیم انکار کنیم بگوییم نیست الان حضرت عالی که صحبت می‌کنید بگوییم اصلاً جناب آقای طهوری وجود خارجی ندارند اینها تمام خیالات است که من می‌بینم اینها همه تخیلات است اصلاً این وجود خارجی ندارد نه بابا نشسته در اینجا سر و مر و گنده و الحمد و المنی و دارند به چرت و پرت‌های ما دارند اعتراض و ایراد وارد می‌کنند و همه هم می‌شنوند من دیگر این را نمی‌توانم انکار بکنم و بگویم ایشان در اینجا وجود خارجی ندارند ذات باری تعالی که در مقام هو هویت خودش عاری از ماده و صورت است و ما هم این را قبول داریم و می‌دانیم که عاری از صورت و ماده است چگونه شده است که این صورت و ماده پیدا شده ما در این پیدا شدن حرف داریم یا باید عاری از صورت و ماده و جسمیت را از آنجا اخذ کنیم بگوییم خدا هم ماده است هم صورت است هم جسم است هم نمی‌دانم نور است هم عقل است اول است دوم است صادر است تمام اینها هست یا این یعنی همه اینها خداست یا اینکه بگوییم اشیاء خارجی وجود ندارند و قائل به پوچ‌گرایی شویم و بگوئیم اصلاً هیچ چیزی در خارج وجود ندارد و آنچه که در خارج است حباب است و این هم که خلاف است و اگر سیخی به او بزیم دو متر می‌پرد بالا، معلوم می‌شود که هست یا نیست یا اینکه باید یک درمانی برای این درد خود بیابیم وجود باری تعالی را نمی‌توانیم وجود محدود به ماهیات فرض کنیم در این اختلافی نیست در این قضیه بین مرحوم کمپانی و مرحوم سیداحمد اختلاف نیست یا اینکه باید جوری وجود باری تعالی را تصور کنیم که در عین این عینیت بتواند آن وجود با تمام مظاهر خودش از صادر اول گرفته تا ذره‌ای که در هوا معلق است بتواند در کنار هم قرار بگیرد آن در کنار هم قرار گرفتن چه تصویری را می‌طلبد؟ چه تصویری را می‌طلبد که ما بتوانیم بین این دو حقیقت جمع کنیم وقتی که شما یک لیوان شربت در مقابلتان هست در اینجا کاری ندارد می‌گویید آقا این چیست یکی می‌گوید آب است یکی می‌گوید شربت است هرکسی یک چیزی می‌گوید شما فوری برمی‌دارید یک مقداری از این می‌ریزید در آزمایشگاه در مختبر و تجزیه می‌کنید می‌گویید آقا یک مقدارش شکر است یک مقدارش آب است یک مقدارش نمک است و یک مقدارش چیز دیگر و اگر ویتامینی هست اینها همه را تجزیه می‌کنید می‌گویید از این پنج یا شش عنصر ترکیب شده و بعد این عنصرها با هم ترکیب شدند و تبدیل به سرم شدند درست شد

حالا ما صحبت مان در این است این وجود باری که خودش وجود حقی است که قابل صورت نیست یعنی خودش فی حد ذاته این صورت ندارد رنگ ندارد این الان رنگ است او رنگ ندارد خودش در ذات خودش حیوان نیست خدا که حیوان نیست در ذات خودش باری تعالی حجر نیست در ذات خودش مدر نیست شجر نیست اینها نیست این یک حقیقت و از طرف دیگر شما شجر، مدر، کهکشان، افلاک همه اینها را هم می بینید و همه اینها وجودشان را از خانه خاله که نیاوردند این که مرحوم سیداحمد می گوید ما از خانه خاله مان نیاوردیم این را می خواهد بگوید که از همان هو هویت آوردیم یا نه نمی شود آن هویت با آمدن ما تغییر پیدا کند از هویت بیفتد الان همان هو هویت بدون خلق آن هو هویت با خلق است همان هو هویت بدون ظهور الان همان هو هویت با ظهور است این همان معنای روایت کان الله ولم یکن معه شیء والان کما کان این همان است قشنگ دودوتا چهارتا این حدیث امام موسی بن جعفر علیه السلام بر مبنای عرفا در اجتماع و جمع و پذیرش، پذیرش مقام هو هویت با مقام واحدیت است که الان همین است به این می گویند مقام جمعیت، اگر مقام، مقام جمعیت نباشد - نشنیدید می گویند با حفظ سمت مسئول فلان اداره هم هست با حفظ سمت مسئول است مثلا طرف مسئول شهرداری است می گویند مدیر فلان کل وزارت هم می شود خوب قابلیت هر دو را دارد اشکال ندارد انسان در دو قسمت سه قسمت ده قسمت خدمت کند هیچ اشکال ندارد درست شد - اگر قرار باشد بر اینکه این جمعیت که با حفظ سمت فلان موقعیت را بپذیرد اگر نتواند به آن سمت اول پردازد که دیگر جمعیت نیست این یکی می شود جمعیت در آنجایی است که تو هم بتوانی با حفظ سمت در این اداره خدمت کنی چهارساعت را در این اداره بگذاری پنج ساعت را در اداره دیگر بگذاری شش ساعت را در اداره دیگر بگذاری صدساعت بیست و چهار ساعت تو صدساعت شده در هر اداره ای بیست تا پنج ساعت در آنجا وقت بگذاری این می شود مقام جمعیت که کسی ندارد غیر از بعضی ها والا اگر شما با این حفظ سمت بتوانی آن شغل اول را از دست بدهید این دیگر جمعیتی در اینجا حاصل نشده بعضی افراد شغل دوم که پیدا می کند شغل اول یادشان می رود خوب این مهم تر است فقط ارتقاء است اولی را رها کن یک دفعه فردا شغل سوم پیدا می کنیم ارتقاء است آن دوتا شغل اول را می گوئیم برو پی کارت آن دوتا شغل اول را همه می توانند انجام بدهند من در اینجا فقط می توانم از عهده تکلیف این قضیه بر بیایم کسی در اینجا نمی تواند از این عهده در اینجا بر بیاید این دیگر جمعیت نیست.

وجود باری تعالی که در نفس ذات خودش مساله و مقام و مرتبه هو هویت را دارد چگونه با مقام ظهور می تواند جمعیت پیدا بکند تمام دعوا و دادو بی داد مرحوم سیداحمد همین است می گوید اگر



شما هو هويت در باری را قبول دارید این هو هويت را نمی‌توانید با حفظ سمت از دست بدهید و تبدیل بشود به مقام واحدیت و هو هويت برود کنار یعنی خدا شده همه ظهور اصلش رفته دیگر کنار یا باید واقعیت را کنار بزنید که نمی‌توانید کنار بزنید اشیاء را در عالم می‌بینیم یا باید هو هويت را کنار بگذارید یا باید بین آن هو هويت و بین واحدیت جمع کنیم این همان حرفی است که ائمه و خالصین از عارفین خاص این مطلب را قائلند که این مساله همان مقام لا بشرط است.

البته این را در نظر داشته باشید که در طریق بحث مرحوم آقاشیخ محمدحسین قوی‌تر از سیداحمد می‌آید در کیفیت بحث نه در اصل نتیجه و در اصل صحبت ما از حق در اینجا نباید بگذریم. واقعا مرحوم آقاشیخ محمدحسین بسیار مرد بافهمی بوده خیلی دقت‌هایش، مرحوم آقاسیداحمد یک آدم رک و خیلی عجیب این‌بار و هر دفعه مابه مسجد سهله می‌رویم قبل از هر چیزی ما به فکر آقاسیداحمد می‌افتیم و آن قضیه‌اش و اینها واقعا این عرفا چقدر آزاد بودند چقدر بی‌قید بودند چقدر بی‌هوا بودند چقدر شما یکی را نگاه کنید که برای مرجعیت چه می‌کند و برای رسیدن به مرجعیت تا چه حدی و تا چه مساله‌ای جلو می‌آید یکی هم نگاه کنید می‌بینید مثل مرحوم سیداحمد وقتی می‌شنود میرزای شیرازی مرحوم میرزاتقی احتیاطهای خودش را احاله به او داده اصلا پریشان می‌شود و برمی‌دارد به همان شاگردش می‌گوید بردار نامه بنویس مواظب حرف زدنت باش بفهم با کی طرف هستی این بار بخواهی از این کارها بکنی سروکارت با جدم است روز قیامت اینطوری تهدید می‌کند شوخی نمی‌کند تواضع نمی‌کند این تواضع برای ماهاست اینها واقعا چی بودند اینها را آدم اینها را که مرحوم آقا در اول کتابشان دارند که طلاب و فضلا باید مرتب این سرگذشت را بزرگان را خواندن هر چند روزی یک‌دفعه همین قضیه‌ای که مرحوم آقا آوردند اعتقاد من این است که اقلا ما یک بار به این قضیه نگاه کنیم نه اینکه بدانیم نه می‌دانیم من حتی عبارات مرحوم آقا را اینقدر خواندم که حفظم ولی فایده ندارد نه نگاه کنید نگاه کردن غیر از دانستن است، یک دفعه همین حکایتی که در اول توحید علمی آوردند نگاه کنید آن وقت ببینید تغییر می‌کنید یا نه فکرتان عوض می‌شود یا نه؟ جهت‌یابی مان عوض می‌شود یا نه؟ مسیرمان عوض می‌شود یا نه؟ این مطالعه احوال بزرگان این مطالعه کلمات بزرگان دقت در این عبارات کلیدی بزرگان زندگی انسان را اصلا تغییر می‌دهد زندگی انسان را و تمام دشمنی‌هایی که با عرفا می‌شود بخاطر همین قضایاست وقتی شخص نمی‌تواند خود را با این قضیه و با این حکایت وفق بدهد شروع می‌کند این عرفا وحدت وجودی‌اند خیلی خب بنده در همین کتاب نوشتم که اصلا خود بنده وحدت وجودی، بنده نجسم گفتم الحمدلله بنده یک رساله‌ای در طهارت

انسان نوشتن هیچ کس نجس نیست حالا هرچی می خواهید به من بگویید بگویید نجس است یا طاهر است ما رساله مان را نوشتیم و گفتیم آقا جان نه گبر نجس است نه یهودی نجس است نه کمونیسم نجس است هیچ کسی در این دنیا نجس نیست از این نظر خیالتان راحت بروید سراغ یک چیز دیگر وحدت وجودی استفتاء می فرمایند اگر وحدت وجود کافرند بابا تو وحدت را نمی فهمی با هی هویج می نویسند با هی حوله می نویسند این که من می گویم دروغ نمی گویم بودم با افرادی که فتوا به نجاست دادند و اصلاً وحدت وجود را نفهمیده بودند و با آنها صحبت کردم از خودم نمی گویم جداً نمی فهمند با هاء حوله است یا هویج همین جوری نجس است بله اینها کافرند، خدا پدر این صاحب عروه را بیامرزد که اقلًا گفت احتیاط کنیم نجس نگوئیم، حداقل قائل به احتیاط شده.

همه دارند می روند اصلاً به یک وضع دیگر، ما در الفاظ مانده ایم، در عبارات مانده ایم بابا دنیا عوض شده دیگر با شعار خداحافظی کرده مردم به ما می خندند آقا تا کی ما باید مضحکه مردم باشیم؟ مطلب بیاور رد کن آقا وحدت وجود به این دلیل مردود است شعار دادن و اینها نجسند و استکان را آب بکشید.

در نجف چه بود؟ تا یکی از همین آقایان را می خواستند تخریب کنند استکان را آب بکشید!! این که دیگر تمام شد، آقاشیخ هادی تهرانی ایشان آمده بوده، حرفهایش را کسی نمی فهمد یک دفعه حضرت آقا از آن طرف مجلس می گوید استکان ایشان را آب بکشید، آقای فلان گفته استکان را آب بکشید دیگر نجس شد!! آن هم گفت که من کافرم؟ یک تکفیری نشانتان بدهم فردایش شروع کرد یکی یکی مبانی شان را می مالاند به هم، شروع کرد از این یکی از آن یکی دیدند بابا عجب غلطی کردند یعنی چه؟

هنوز ما خودمان را عوض نکرده ایم، البته خیلی بهتر شده این را به شما بگویم آن جرات هایی که سابق بود بر علیه عرفا، نه، الان دیگر فهمیدند آن سبب بشکست و وضعیت تغییر پیدا کرد ولی باز هم ما در یک تحجراتی هستیم در یک مسائلی هستیم این حرفها یعنی چه؟ این نجس است آن نجس است بابا بلند شو بیا رد کن جناب آقای فلان که می گویی بلند شو مناظره بگذار در مقابل همه مناظره تلویزیونی بگذار تا همه بفهمند چیزی نیست! چرا در خانه نشستی فتوا می دهی یک بحث علمی بگذار مقاله بنویس ما هم می نویسیم جوابت را می دهیم یا تو ما را محکوم می کنی یا تو دیگر حرفی نمی توانی بزنی، جداً ما الان مضحکه شدیم یکی از محاسن دانشگاه این است که این نجس پاکی ها را ندارند این نجس است و آن نجس است بله آنها در خودشان هزارتا مشکل دارند چشم ندارند همدیگر

را ببینند این را هم می‌دانیم ولی اقلًا این نجس و پاکی را ندارند از نجس و پاکی گذشتند، این حرفها چیست؟ حوزه‌ها باید تغییر پیدا کند بایستی که رشد پیدا کنند سعه صدر باید افراد داشته باشند، آقا بلند شده یک ساعت رفته چرت و پرت گفته آن یکی می‌گوید بنده ثواب‌های یک عمرم را می‌دهم در ازاء یک کلام او، یعنی هنوز در شعاریم، خب بنده هم همه ثواب‌هایم را می‌دهیم در مقابل یک خط محی‌الدین، بنده پنجاه سالم است تمام ثواب‌هایم را می‌دهم روزه‌هایم را می‌دهم درسهایی که دادم را می‌دهم درسهایی که خواندم می‌دهم ثواب یک خط فتوحات را به من بدهند، اگر به گفتن است ما هم می‌گوییم خب آدم باید بداند شأنش را، بداند حرفی نزند این حرفها بچه‌گانه است، آدم هرچه بردارد بگوید که چی؟ حالا شما با این حرف گفتن اوضاع را تغییر می‌دهی؟ نه بابا خودت را می‌آوری پایین، شأن خودت را می‌آوری پایین، دیدگاه‌ها را نسبت به خودت تغییر می‌دهی، چرا انسان این کار را بکند؟ انسان درست صحبت می‌کند، منطقی حرف می‌زند، آقا این مطلب به این دلیل خلاف است من در همین کتابی که نوشتم گفتم ما ادعای عصمت راجع به محی‌الدین و مولانا نکردیم نخیر آنها هم اشتباه داشتند هر کلامی که منطبق بر مکتب و اصول اهل بیت است می‌پذیریم هر کلامی که منطبق نیست اگر بتوانیم حمل بر تقیه بکنیم می‌کنیم نتوانیم بکنیم نمی‌پذیریم، مگر فقها همه فتوایی که دادند فتوای امام زمان است فتوای صد و هشتاد و نهمه مختلف کدامش مال امام زمان است؟ آن کسی که می‌گوید با تلسکوپ هم اگر ماه دیده بشود می‌شود روزه را خورد با آن کسی که می‌گوید فقط با چشم عادی باید دید کدام یکی از اینها فتوای امام زمان است؟ یکی هست یکی نیست دیگه، هیچکس حرف نمی‌زند بالاخره یا این مال امام زمان است یا آن نیست روایت هم که ما نداریم بر اساس فهم و سلیقه بنده می‌گویم که با تلسکوپ می‌شود دید شما می‌گویید نمی‌شود بسیار خب عیب ندارد ما که قائل به مَصُوبَه نیستیم ما مخطئه هستیم اشکال ندارد ولی صحبت این است که چرا آنجا این ایرادها نیست؟ اما همین که محی‌الدین یک فتوایی از اهل تسنن می‌آورد فتوا را می‌آییم توی مجله چاپ می‌کنیم این فتوا موافق اهل تسنن است، این همه فتوا چهارصدسال فقها دادند که همه‌شان مثل اهل تسنن است و یکی نمی‌گوید که چرا اینطور حالا چون این بدبخت گفته همان روایتی که شما دیدی این هم دیده شما یک فتوا دادی این هم یک فتوا داده خیلی از مطالبی که ما می‌گوییم مطالب موافق با اهل تسنن است مگر قرار است همه مطالب نباشد خیلی از مسائل هست خیلی از چیزها همه مثل اهل تسنن است قضیه قضیه وحدت وجود است و این است من در آنجا برداشتم گفتم حالا محی‌الدین اصلاً ما می‌گوییم این دوتا سنی حرف دیگری دارید مگر شما ابن‌الحدید را نمی‌خوانید مگر شما کتابهای سیوطی را نمی‌خوانید؟

چرا فحشش نمی‌دهید؟ الان اگر یک نفر یک کنگره برای ملاجلال‌الدین سیوطی اگر بردارد یک کنگره بگذارند آقا درمی‌آید بگویند من محکوم می‌کنم چون سنی است؟ حرفی نمی‌زند، چرا؟ راجع به مولانا محکوم می‌کنی مگر سیوطی سنی نیست؟ او که سنی بودنش که دیگر واضح است گرچه مرحوم حاج شیخ عباس قمی ایشان دارد که کتابی را من برخورد کردم که در اواخر عمر ملاجلال سیوطی نوشته و در آنجا اعتراف کرده به غاصبیت خلافت این خلفاء ثلاثه و اعتراف کرده به حقانیت تشیع خب خدا خیرش بدهد عاقبت بخیرش کند ولی این کتابهایی که نوشته را چه می‌گویید و اینها را نوشته در زمان تسنن نوشته چرا شما می‌خوانی؟ چرا شما توی تفاسیرتان چه فارسی چه عربی از این مطالب استفاده می‌کنی؟ چرا از مطالب زمخشری استفاده می‌کنید زمخشری مگر سنی نبوده؟ اگر الان برای زمخشری یک سمیناری تشکیل بدهند شما محکوم می‌کنید؟ چی شد فقط محی‌الدین بدبخت بایستی در اینجا محکوم بشود؟ چون سنی است فقط مولانا باید محکوم بشود چون منظور هر که منم مولا و دوست را دوست گرفته؟ او فقط باید محکوم بشود چون از عمر تعریف کرده؟.

معلوم است درد جایی دیگر است، درد درد تسنن نیست! والا کتابخانه‌های شما نصفش اهل تسنن هستند شما که وقتی که اسم بایزید بسطامی می‌آید می‌روید بیرون، در مشهد مرحوم آقا مجلس فاتحه گرفته بودند بلند می‌شوید می‌روید اگر اسم عمر بیاید چرا همین‌طوری نشستگی نگاه می‌کنی؟ یعنی بایزید از عمر بدتر است؟ التفات می‌کنید اینها چیزهایی است که دنیا دارد به ما می‌خندد اگر اسم شمر و یزید و عمر بیاید همه تا آخر می‌نشینند من خودم در حال نشسته بودم بعدش هم آن یارو کی است بلند شد آقا از بایزید می‌گویم خب بگویم بلند شد در رفت مرحوم آقا بغل من نشسته بود خداحافظی هم نکرد حالا اگر روی منبر داشت از عمر می‌گفت شما چکار می‌کردی چی شد بایزید بدتر از عمر شد؟ اینها چیست؟ اینها همه پوچی است و پوکی است هم پوک و هم پوک مغز پوک هیچی این همه ما آقا داریم امام صادق علیه‌السلام با آغوش باز کمونیست‌ها را همه امام صادق می‌آورد کمونیست را بیائید بنشینید در خود مسجد الحرام می‌آوردشان، ملحدین می‌آمدند در خود مسجد الحرام می‌نشستند با امام صادق صحبت می‌کردند حضرت نمی‌گفت بروید گم شوید نجس هستید دور شوید نیامد اعلامیه صادر بکند نه آقا می‌گفت بلند شوید بیاید تو برو حرف بزن بلند شوید بیاید صحبت کنید نه حضرت گفت یکی از اینها نجس است نه حضرت گفت یکی از اینها مرتد است و کافر است و بیرونش کنید و تبعیدش کنید و چه کنید چرا؟ چون مکتب حق همه را می‌پذیرد ترس ندارد مکتب اهل بیت که ترس ندارد خب می‌آید صحبت می‌کند با امام صادق و بعد هم شیعه می‌شود بلند می‌شود می‌آید

و قبول می‌کند و می‌پذیرد آن مکتب که مکتب باطل است هی رد می‌کند می‌ترسد هی رد می‌کند نمی‌گذارد نزدیک شود هی نمی‌گذارد این فاصله نزدیک شود چون فاصله نزدیک بشود خودش باید برود کنار پس این ترس از خودش است نه ترس از مکتب چون بر خودش می‌ترسد نمی‌گذارد که افراد نزدیک بشوند والا آقا جان بلندشو بیا مقاله بده بسیار خب منم می‌خواهم روشن بشوم من هم می‌خواهم بفهمم من هم بالاخره یک فردایی را قبول دارم بالاخره یک مقدار مثل تو که تنت می‌لرزد ما هم یک مقدار تنمان می‌لرزد یا مقاله بده ما هم جواب می‌دهیم صحبت می‌کنیم شاید ما حرف شما را پذیرفتیم بله آقا بنده هم می‌دانم در مطالب مولانا در اشعار مربوط به چیز مربوط است ولی همین جناب عالی که روایت امام صادق را داری معنا می‌کنی که اگر هفتاد مرتبه مؤمن نسبت به یکی احتمال حسن فعل بدهد حسن ظن داشته باشد و در هفتاد و یکمین باز ندهد در ایمانش خلل است چرا در اینجا انجام نمی‌دهی؟ خب اینجا هم انجام بدهیم بله بنده هم با همین چشم دیدم مولانا راجع به عمر گفته راجع به ابوبکر گفته راجع به عثمان هم گفته ولی این را می‌خواهم از شما پیرسم بینکم و بین الله آنچه را که راجع به عمر و ابوبکر گفته با آنچه که راجع به علی گفته بغل هم بگذارید آن وقت نمی‌گویید این شیعه است بگذارید دیگر کلاه‌تان را قاضی کنید اگر عقل دارید پس معلوم است کلاه‌تان پوک است کسی که شعری را راجع به علی گفته:

باز گو ای علی مرتضی \*\*\* ای پس از سوء القضا حسن القضا

این شعری که تعبیر کرده از خلفاء ثلاثه به سوء القضا و تعبیر کرده از خلافت علی به حسن القضا اگر کسی این شعر را ببیند و بگوید مولانا سنی است این آدم معاند است! این باید معاند باشد، یعنی خلفا ثلاثه سوء القضا هستند خلافت علی چیست؟ حسن القضا، آیا سنی همچین حرفی می‌زند یا نه؟ اگر بگویید می‌زند من می‌گویم کلاه‌تان پوک است، یا پوک است یا معاندی، از این دو تا خارج نیست او کسی که در می‌آید به امیرالمؤمنین می‌گوید که

از مثالش نگو که قل هو الله احد از کلامش نگو از ذاتش بگو این کسی که راجع به امیرالمؤمنین این را بگوید این سنی است آن کسی که راجع به علی بگوید در آن قضیه حالا دیوان شمس و اینها بماند راجع به همین قضیه

او خدو انداخت بر روی علی \*\*\* افتخار هر رسول و هر ولی

او خدو انداخت بر رویی که ماه \*\*\* سجده آرد پیش او در سجدگاه

اینها را برای ابوبکر هم گفته برای عمر هم گفته آخر چقدر آدم باید مغرض باشد؟ چقدر آدم

باید گیر داشته باشد؟ چقدر آدم باید معاند باشد؟ چقدر آدم باید دشمن اهل بیت باشد؟ تا بگویند مولانا این را گفته و بعد هم سنی است تمام کسانی که این را می‌گویند همه دشمن اهل بیتند! همه اینها دشمن اهل بیتند! گرچه گریه هم نکنند، همه تمام اینها تخیل است.

اهل بیت آزاد بودند، حر بودند، ترس نداشتند، حمل بر صحت می‌کردند مطالب را حمل بر صحت می‌کردند این همه ما در اینجا روایت داریم افراد داریم چه داریم چه داریم ...

طرف آمده بود نمی‌دانم پیغمبر را می‌دید چه می‌کرد فوت کرد پیغمبر گفتند که این اهل بهشت است گفتند که بابا این کارهای حرام کرده حضرت فرمودند برده فروش خدا می‌بخشد چون علاقه به من را دارد.

حالا این بزرگان آمدند در اینجا اصلا ما شرایط آنها را نداشتیم الان که الان است هزارویک مشکل آقا در ارتباطات و حرفها هست مگر نمی‌بینید؟ چپ برود چرا آن را می‌گویند؟ راست برود چرا آن را می‌گویند؟ چرا آن حرف را می‌زند؟ آن موقع را خبر کسی ندارد که آقا چی بوده، در تحت حکومت خلفا و در تحت جهل جهال در تحت حکومت جاهلان و جهال هزارویک تهدید و فلان و مساله چه برای خودشان چه برای بقیه بوده، بابا از عمر یک چیزی بگوئیم شر قضیه را بکنیم برود پی کارش از ابوبکر بگوئیم، بگوئیم گفتیم دیگر آن وقت بعد بلند می‌شود وقتی که می‌رسد آن وقت دیگر سنگ تمام می‌گذارد راجع به این امیرالمؤمنین آنوقت می‌شود این سنی باشد اصلا بگوئیم اینها سنی هستند بالاتر از این، شما با این دادویدادهایتان چه را می‌خواهید ثابت کنید؟ مگر ملاجلال سیوطی نیست؟ مگر ابن‌ابی‌حدید سنی نیست؟ این نعره‌ها که می‌زنید برای آنها هم می‌زنید؟ خیلی خب اصلا آنها سنی، اصلا مولانا سنی! چند نفر تا حالا با خواندن مثنوی سنی شدند؟ بشمارید برای من، از زمانی که مولانا جلال‌الدین بلخی قدس الله سره هفتصدسال تا الان می‌گذرد به من نشان بدهید یک نفر را که با خواندن کتاب مثنوی سنی شده باشد، نشان بدهید، شما با این حرفها چکار می‌کنید؟ همه افراد را از دریای معارف مثنوی محروم می‌کنید، اصلا بلند شوید آن حرفهای که راجع به ابوبکر و عمر زده آنها را قبول ندارید، اصلا سنی، خوبه حنفی، مالکی، بسیار خب بقیه‌اش را بیایید گوش بدهید، چندتا اصلا شعر است؟ اصلا آن چندتا را حذف کنید بگذارید کنار، بقیه را چاپ کنید بگذارید در اختیار مردم خوب است، آنهایی که مربوط به عمر گفته آنها را در بیاورید اگر خیلی ناراحتید بقیه مطالبش را همه یک مثنوی چاپ کنید خب خیالتان راحت می‌شود؟ یا نه راحت نمی‌شود؟ چرا؟ چون درد جای دیگر است این بهانه است درد درد وحدت وجود است، حرف آنجاست.

این پیشنهاد خوبی است شما می‌گویید مولانا کسی که بخواند سنی می‌شود خیلی خب اشعار سنی را دریاورید یک مثنوی قشنگ، منظم، منقح از اشعاری درست می‌کنید این همه قضایا، حکایات، تمثیل، مطالب ادب، مطالب اخلاق، مطالب مفید هست آقا این مثنوی دیگر از اهل تسنن درش شعر نیست همین سه تا ابوبکر و عمر و عثمان، نه نباید اینطور باشد نباید این مساله باشد اینجاست که انسان می‌فهمد درد جای دیگر است و این مطالبی که گفته می‌شود بر علیه اینها از روی عناد است نه از روی متابعت مکتب اهل بیت.

تلمیذ: برای خیام سمینار می‌گیرند!

استاد: بله، خیلی واقعا باعث تأسف است من وقتی این حرفها را می‌شنوم خیلی متأسف می‌شوم برای مظلومیت مکتب ما واقعا با این حرفها واقعا مسئولیت دینی ما دست چه کسانی افتاده است که ما را مضحکه مجامع علمی دنیا کرده‌اند! مضحکه جامعه علمی دنیا کرده‌اند! این افراد.

بلند شو بیا رد کرد کسی حرف ندارد مقاله بده خیلی خب قبول داریم، قبول داریم این شعر مربوط به عمر است غلط کرده اشکال ندارد مگر ما بحث نمی‌کنیم امروز بحث ما مربوط به مبنای مرحوم نائینی در اشتراط چیز است می‌گوییم و ردش هم می‌کنیم و رحمی الله علیه هم می‌گوییم حالا چون نائینی است در اینجا اشتباه کرده بنده باید فحشش بدهم بنده باید بگویم خدا رحمتش کند خدا در جاتش را اضافه کند حرفش را هم قبول نمی‌کنم این که چیزی نیست که انسان بخواهد نسبت به این مسائل حساسیت و اینها نشان بدهد معصوم فقط چهارده نفر هستند و تمام شد.